



شهادتنامه صابر کاکه حسن

اسم کامل:	صابر کاکه حسن
تاریخ تولد:	۳۰ مرداد ۱۳۵۹
محل تولد:	ارومیه، ایران
شغل:	تهیه کننده آثار هنری و مستند ساز

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۱ نوامبر ۲۰۱۱

مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه با آقای صابر کاکه حسن تهیه شده و در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۹۱ توسط صابر کاکه حسن تأیید شده است. شهادتنامه در ۲۹ پاراگراف تنظیم شده است.

نظرات شهود بازتاب دهنده ی دیدگاه های مرکز اسناد حقوق بشر ایران نمی باشد.

شهادتنامه

پیشینه

۱. من صابر کاکه حسن، متولد سال ۱۳۵۹ ارومیه و دیپلمه هستم. من از ۲۰ سالگی یعنی حدوداً ده سال آخر زندگیم در ایران را در نقده و مهاباد زندگی کرده ام. فعالیت من فرهنگی هنری بوده است و گزارشهای اجتماعی هنری تهیه می‌کردم. من چهار بار بواسطه فعالیتهای فرهنگی ام در سالهای ۱۳۸۲ [به مدت یک ماه]، ۱۳۸۴ [به مدت یک ماه]، ۱۳۸۷ [به مدت یک ماه] و ۱۳۸۸ [به مدت شش ماه] بازداشت و مجموعه ۹ ماه را در زندان گذرانده ام. الان هم یک سال و نیم است که در کردستان عراق هستم.

فعالتهای فرهنگی هنری

۲. من در مهاباد یک گروه هنری به اسم «نارین» داشتم. کار ما در این گروه، جمع کردن شاعرها و نویسندگان و هنرمندهای شهر مهاباد بود. من می‌خواستم بین هنرمندهای کرد و بقیه مردم ایران یعنی اذری پارس و بلوچ یک ارتباطی درست کنم. ما به شهرستان های دیگر اردوهای داشتیم و با فرهنگ های دیگر مردم ایران آشنا می‌شدیم. در کار فیلم سازی، من تحصیلات آکادمیک فیلمسازی نداشتم لذا من فقط کارهای تحقیقاتی آن را انجام داده و مجری برنامه بودم و با مردم صحبت می‌کردم ولی همیشه یک تصویر بردار من را همراهی می‌کرد.

۳. من بعد از دیپلم، در کنکور شرکت کردم. سر جلسه امتحان کنکور بودم که آمدند من را از سر جلسه بیرون آوردند که نتوانم امتهان بدهم. به من گفتند که از تمامی حقوق اجتماعی محروم هستم و گواهینامه و همه مدارک تحصیلی ام و حتی کارت معافیت سربازی که داشتم را از من گرفتند. من برای سربازی چون پدرم بالای ۶۰ سال بود معافیت کفالت گرفته بودم.

۴. فعالیت من در آخر سیاسی شد ولی از اول سیاسی نبود. من در مهاباد بیشتر دنبال کارهای هنری و فرهنگی بودم یعنی فعالیت مدنی داشتم. بخاطر مستند هایی که در مورد مواد مخدر می‌ساختم و در زمینه جامعه شناسی کار می‌کردم طی برخورد هایی که با اداره ارشاد در مهاباد و ارومیه و تهران داشتم، پرونده ام را متاسفانه سیاسی کردند و دست آخر هم به زور از من تعهد گرفتند که دیگر این کارها را نکنم.

بازداشت اول

۵. در سال ۱۳۸۲ من را با یک سری از دوستانم در حال تصویر برداری از یک کوهی به اسم طرکه در روستاهای اطراف بوکان بودیم. مامورین لباس شخصی اداره اطلاعات بوکان من را با این اتهام که دارم برای کانال های ضد انقلاب کار می کنم دستگیر کردند و برای یک ماه من را نگه داشتند. من مجوز فعالیت تصویر برداری نداشتم ولی مجوز فعالیت فرهنگی هنری داشتم که از خود سازمان ملی جوانان گرفته بودم. من چند بار برای گرفتن مجوز تصویر برداری به اداره ارشاد مراجعه کرده بودم ولی به من مجوز ندادند. بهانه اشان هم این بود که من چون دانشگاه نرفته ام و مدرک تحصیلی سینمایی ندارم نمی توانم این کار را بکنم و دلیل اصلی دستگیری من هم همین بود.

۶. فیلمبردار و راننده ای که ما را به محل فیلمبرداری برده بود هم همراه من در بوکان بازداشت شدند. در طول یک هفته بازداشت مان در بوکان، آنها هم شکنجه شدند اما بعد آنها را آزاد کردند و من را به مهاباد منتقل کردند. بازجویانم چون می دانستند دوستانم به خانواده ام خبر می دهند لذا یک موبایل آوردند تا با خانواده ام صحبت کنم ولی پشت سرم یک سلاح کمری گذاشتند که حرفی از شکنجه نزنم.

۷. من برای یک هفته در اداره اطلاعات بوکان زیر شکنجه بودم. آب خیلی سرد یا خیلی داغ بر روی من می ریختند و بعد با کابل و فانسقه (کمر بند نظامی) مرا می زدند. در طول این یک هفته من سه بار بازجویی شدم. دو بار اول توسط یک آخوند بازجویی شدم. در مرتبه اول چشمانم بسته بود ولی در مرتبه دوم وقتی چشمبندم را برداشت صدایش را شناختم که بار اول هم توسط همین فرد بازجویی شده ام. در بازجویی ها از من می پرسیدند که تا الان چند کار انجام داده ام؟ چه کسی من را ساپورت مالی می کند؟ آنها وقتی دیدند من صرفاً از روی علاقه این کارها را می کنم بعد از یک هفته من را به اداره اطلاعات مهاباد تحویل دادند.

۸. در اداره اطلاعات مهاباد به من گفتند که به آنها گزارش داده اند که من با افراد سیاسی و کانال های کردی که در خارج از کشور هستند مرتبط هستم. می گفتند تلفنهای من را کنترل کرده و صدای ضبط شده مرا هم دارند. در حالی که من اصلاً چنین کاری انجام نداده بودم. من را برای ۲۳ روز در مهاباد نگه داشتند و بعد با وثیقه ۵ میلیون تومانی آزاد شدم. سه روز قبل از آزادم من را به دادگاه بردند. در دادگاه قاضی به من گفت این تصاویری که ضبط کرده ام را برای کجا می خواستم؟ من هم گفتم برای آرشیو شخصی خودم می خواستم. من در دادگاه وکیل نداشتم.

۹. بعد از سه ماه دوباره از دادگاه به من زنگ زدند که به دادگاه بروم. قاضی در آنجا یک جریمه ۵۰۰ هزار تومانی بخاطر نداشتن مجوز برایم نوشت و گفت اگر این جریمه را نداری باید به زندان بروی. من هم نداشتم ولی طی سه چهار روز پول را قرض گرفتم و به حساب دادگستری مهاباد ریختم و سند وثیقه را آزاد کردم. از من تعهد گرفتند که دیگر به هیچ عنوان سراغ دوربین و کارهای فیلم سازی و اینها نروم.

بازداشت دوم

۱۰. بازداشت بعدی من در ۱۲ دی ماه ۱۳۸۴ اتفاق افتاد. در آن زمان من یک برنامه ای در مورد مصرف مواد مخدر در مهاباد می ساختم. من می خواستم از سرشناس های شهر و اصناف و اینها یک کمک مالی جمع کنم که یک محل یا یک کمپی برای ترک اعتیاد این جوانهایی که به هروئین معتاد شده بودند درست کنیم.

۱۱. من در فلکه شهرداری مهاباد داشتم به مغازه هایی که وضعیت مادی شان خیلی خوب بود مثل طلا فروشها و پارچه فروشها سر می زدم که من را بازداشت کردند. من بعدا متوجه شدم که فردی به اسم حامد حیدری که چند تا فروشگاه موبایل فروشی داشت گزارش من را داده است. من در آن زمان نمی دانستم که وی از آدمهای خود رژیم است. وی الان رئیس شورای شهر اسلامی مهاباد شده است.

۱۲. من را همان روز بعد از بازداشت به اداره اطلاعات مهاباد بردند. در طول دوران بازداشت حداقل ۵-۶ بار با چشم بسته بازجویی شدم. در آن زمان یک برنامه ای برای ترک اعتیاد بود که توسط داریوش اقبالی که یک خواننده هنرمند است اجرا می شد. بازجوها می گفتند که ما از طرف آن برنامه حمایت مالی می شویم. آنها به من گفتند که ما خودمان می توانیم برای معتادین کمپ درست کنیم ولی جامعه مهاباد ارزش این کار را ندارد چون اگر ترک اعتیاد کنند می روند پیشمرگه می شوند و بر ضد حکومت ایران مبارزه می کنند.

۱۳. در روز اول که بازداشت شدم رفتند خانه ما را بازرسی کردند و هر چه وسایل در خانه داشتم مثل کیس کامپیوتر و اینها را برداشتند با خودشان به اداره اطلاعات آوردند. در کامپیوترم به خیلی چیزها پسورد داده بودم که خیلی راحت جلوی چشم های خودم آنها را باز کردند. مثلا در سال ۱۳۸۴ من با صدای امریکا، بی بی سی و با کانال های کردی مثل رشد تی وی ارتباط داشتم و برایشان ایمیل زده

بودم. خلاصه آنها همه چیز را از کامپیوترم بیرون کشیدند. گزارشهایی که مربوط به کشتن کولبران در سر مرز بود و یا گزارشهایی که در مورد وضعیت مردم ایران تهیه کرده بودم و برای کانالهای تلویزیونی فرستاده بودم را در آوردند. من ۲۷ روز به اتهام فعالیت های غیر قانونی در بازداشت بودم که نیمی از این مدت را در بازداشت اداره اطلاعات مهاباد و نیمی دیگر را در زندان مهاباد بودم.

۱۴. در ۶ بهمن ۱۳۸۴ من را به دادگاه نزد قاضی حاج آقا مونسى بردند. اینبار من تقاضای وکیل کردم که با یک سیلی خیلی محکم از طرف مامور اداره اطلاعات روبرو شدم. او گفت وکیل چیه؟ وکیل می خواهی چیکار؟ تو خودت وکیل خودتی؛ تو خودت باید از خودت دفاع کنی. در دادگاه به من گفتند که وثیقه ۲۵ میلیونی تهیه کنم. یک کیوسک تلفن در سالن دادگاه بود؛ از همانجا زنگ زدیم به خانواده و آنها هم یک سند ۲۵ میلیونی گذاشتند و من بیرون آمدم.

۱۵. بعد هم چون فعالیت من سیاسی نبود لذا برای تبرئه ام، سیصد هزار تومان رشوه به یک جاش که از طایفه منگور بود دادم. البته آنها هیچ وقت نمی توانند کسی را آزاد کنند ولی بالاخره نفوذی دارند. به هر حال بالاخره با کمک وی بدون اینکه دوباره دادگاه بروم تبرئه شدم. حکم تبرئه به خانه امان آمد و فامیل ما هم رفت و سندش را آزاد کرد.

۱۶. فعالیت من از این به بعد یعنی از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ بیشتر شد و هر روز مبارزه ام را بیشتر می کردم. بطور قاجاقی به کردستان عراق می رفتم و به کانالهای تلویزیونی کردی سر می زدم. فعالیت هایم را با یک مجله ادبی به اسم رمان که در اربیل بود ادامه دادم. من هر سری که به اربیل می رفتم ۳۰۰-۴۰۰ تا از این مجله ها را با خودم با ایران می بردم و به دانشگاه ها می فرستادم. این مجله رایگان بود.

۱۷. من برای تامین هزینه هایم مثلا با ۳۰۰-۴۰۰ تومان یک کلیپ ۶ دقیقه ای موسیقی محلی می ساختم و آن را به مبلغ مثلا ۱ میلیون یا ۱ میلیون و پونصد تومان به کانال کردستان عراق می دادم. بعضی مواقع ها آنها حتی پول بیشتری به من می دادند که بروم و دوباره برنامه هایی که اصلا هیچ جنبه سیاسی نداشت را تهیه کنم.

بازداشت سوم

۱۸. سال ۱۳۸۷ موقع برگشتن از کردستان عراق با کلی تجهیزات مثل دوربین، میکروفن و وسایل نور پردازی که دوستانمان در کانال کردستان تی وی و زاگرس برای من گرفته بودند تا گزارش تهیه کنم سر مرز توسط نیروی انتظامی پیرانشهر دستگیر شدم. من هم اعتراف نکردم که اینها را برای انجام کار به ایران آورده ام بلکه اینها را برای فروش آورده ام. در دادگاه قاضی من را به سه ماه حبس و یک میلیون تومان به خاطر حمل کالای قاچاق و ۱۵۰ هزار تومان به خاطر عبور غیر قانونی از مرز محکوم کرد. در زندان با یکی از کارمندان زندان که خودش هم بازداشت شده بود آشنا شدم. وی گفت اگر خانواده ام فلانی (نام یک شخصی را برد) را ببینند وی می تواند حکم زندان من را کاهش دهد. من در ملاقات، به خانواده ام گفتم و آنها هم آن فرد را دیده بودند و حکم زندان من برداشته شد و فقط جریمه ها را پرداخت کردم و بعد از یک ماه حبس در زندان ارومیه آزاد شدم.

۱۹. آخرین کاری که انجام دادم یک فیلم جامعه شناسی در مورد کردهای تبعیدی به شمال ایران یعنی از تالش گرفته تا محمود آباد و کلاردشت و طرف های قزوین و حتی سیستان و بلوچستان بود که متأسفانه این فیلم را اداره اطلاعات از من گرفتند. به من می گفتند که من جاسوس هستم و برای حکومت های خارجی مثل آمریکا و اسرائیل و حکومت کردستان کار می کنم ولی برای این ادعاهایشان هیچ مدرکی از من نگرفته بودند. آنها نسبت به گشتن من بین مردم ایران حساس شده بودند. یکی دو تا از برنامه های من حتی از صدا و سیما خودشان هم پخش شده بود.

بازداشت چهارم

۲۰. بازداشت بعدی من در اردیبهشت سال ۱۳۸۸ در تالش بود. البته خود تالش نه، در رضوان شهر بود؛ جایی که بر روی یک تابلو زده بود به سمت تالش. من به همراه دوستانم که با هم سه نفر بودم داشتیم از این تابلو تصویر می گرفتیم که همانجا به اتهام تصویر برداری بدون مجوز توسط نیروی انتظامی دستگیر شدیم. ما را ۵ روز در پاسگاه رضوان شهر نگه داشتند و بعد به توسط وثیقه یکی از دوستانمان از تالش، هر سه ما آزاد شدیم. بعد پرونده من را به تالش فرستادند و در آنجا متوجه شدند که من از قبل هم چنین پرونده هایی داشته ام. بدین ترتیب دیگر مشکلات من بیشتر شد و سه تن از دوستانم که اهل شمال بودند را نیز دستگیر کردند. بعد از یک هفته از پاسگاه تالش با من که در خانه ام در مهاباد بودم تماس گرفتند که بروم و دوربین و دیگر وسایلم را پس بگیرم. وقتی به آنجا رفتم مامور اداره اطلاعات تالش هم آنجا بود و درجا من را بازداشت کرد و به اداره اطلاعات تالش برد.

۲۱. در اداره اطلاعات تالش رفتار آنها از رفتار مامورین اطلاعات مهاباد و بوکان خیلی بدتر بود. نفرتی که آنها نسبت به کردها داشتند خیلی بیشتر بود. می گفتند شما کردها قاتل هستید و اوایل انقلاب سر فک و فامیل های ما را در کردستان بریده اید. فحش و کتک کاری و تهدید به مرگ بود و حتی ۲-۳ بار من را با چشم بسته پای چوبه داری که خودشان الکی درست کرده بودند بردند. می خواستند من را بترسانند و اعتراف کنم که برای چه کسی کار می کنم. خودشان یک چیزهایی از خودشان در آورده بودند مثل جاسوسی برای دولت امریکا و تصویر برداری از مراکز نظامی و نیروگاه های رشت و ساری و اینجور شهر ها را برام نوشته بودند. چون در کردستان عراق هم با سربازان آمریکایی عکس گرفته بودم، این عکسها را هم از خانه ام پیدا کرده بودند و اتهام جاسوسی را به من زده بودند. چند بار هم من را به رشت بردند و در آنجا مورد بازجویی قرار گرفتم. من را با چشمان بسته سوار ماشین می کردند و با خود می بردند تا به آنها نشان بدهم که از کجاها فیلمبرداری کرده ام. یکی دو بار هم من را تهدید به تجاوز جنسی کردند تا به چیزهایی که آنها می گفتند اعتراف کنم. ولی من را هیچگاه به دادگاه نبردند.

فرار از ایران

۲۲. بعد یک مدت در پی شکنجه هایی که شده بودم و چون هوا هم خیلی سرد شده بود و از سقف سلول من آب چکه می کرد و کلیه هایم دیگر داشت از کار می افتاد، من را چشم بسته و با چند مامور در ۲۷ آبان ۱۳۸۸ به بیمارستان تالش منتقل کردند و بعد از من خواستند که سند وثیقه ۵۰ میلیون تومانی بگذارم تا آزاد شوم. خانواده ام هم یک سند تهیه کردند و من آزاد شدم ولی تا مدتی حال خوب نبود و به دکتر و بیمارستان می رفتم.

۲۳. بعد پدرم صاحب سند وثیقه آزادی من را راضی کرد که من فرار کنم و در قبالش پدرم زمین کشاورزی خود را به او بدهد. به این ترتیب بود که من به کردستان عراق آمدم. البته سند آن وثیقه را هنوز مصادره نکرده اند. پدرم در ۲۰ اسفند سال قبل فوت کرد ولی قبل از فوتش او را دو سه بار به اداره اطلاعات مهاباد و ارومیه برده بودند. بازجویان او را وادار می کردند که با من تماس بگیرد و بگوید به ایران برگردم. دو سری که پدرم با تلفن به من گفت من الان در اداره اطلاعاتم و مامورین من را تهدید کرده اند که به تو بگویم برنگرد. همین که این را گفت تلفن قطع شد. ولی سری سوم اینقدر به او فشار آورده بودند که می گفت بیا کسی باهات کاری نداره ولی دو روز بعد خودش با یک سیم کارت ایرانسل بهم زنگ زد گفت اصلا به هیچ عنوان برنگرد اینها کلا دروغ میگویند و من را وادار کردند که این حرف را بزنم.

۲۴. پس از این که از ایران به این شکل اجباری خارج شدم، فعالیت هایم را همچنان ادامه دادم. من همچنان درباره ی مسائل حقوق بشر کردستان به چندین شبکه ی خبررسانی خبر و گزارش می دهم. این اخبار را معمولا از طریق دوستانم پی گیری می کنم. علاوه بر این من سازمان اروپایی پناهندگان ایرانی (EOIR) را در عراق نمایندگی می کنم.

کردستان و مسائل سیاسی

۲۵. زمانی که عبدالله اوجلان در سال ۱۹۹۹ دستگیر شد من در پیرانشهر بودم. آن موقع کسی او را نمی شناخت و تازه ماهواره به کردستان راه یافته بود. برای همین همه ریختند تو خیابان بدون این که بدانند عبدالله اوجلان کیه چیه اصلا چه ایده ای داره و از چه مکتبی دارد پیروی می کند. درگیری مردم و نیروهای دولتی هم از آنجایی شروع شد که در ارومیه روبروی کنسولگری ترکیه چند نفر از کردهای مهاباد و ارومیه کشته شدند. این باعث شد که مردم بیشتر به خود ساختمانهای دولت ضربه بزنند. من در تظاهرات پیرانشهر شرکت داشتم. در پیرانشهر هیچ درگیری و مشکلی با نیروی انتظامی و نیروهای دولتی پیش نیامد.

۲۶. شوانه قادری در تابستان سال ۲۰۰۵ بود که کشته شد. یک سال قبلش نمی دونم چه انتخاباتی تو مهاباد برگزار شده بود که شوانه یک صندوق را دزدیده بود. در صندوق یک اسمی بود که مردم اصلا به او رای نداده بودند. یا مثلا وقتی نیروی انتظامی کسی را می گرفت که در ماشینش سیگار قاچاق داشت او را اذیت می کردند؛ برای همین برخورد آنها، شوانه می رفت و با نیروی انتظامی برخورد می کرد. او فعالیت دیوانواری و اینها هم داشت. البته ما نمی دانستیم که آن دیوار نویسی ها کار شوانه هست اما بعدا که کشته شد این را فهمیدیم.

۲۷. من همه انتخابات ایران را کلا بایکد کردم و در هیچ انتخاباتی شرکت نکردم. بقیه اعضای خانواده من هم همینطور بودند. از آنجا که شناسنامه ام هیچ مهری نداشت مامورین به این مسئله خیلی گیر میدادند. در دوره اول انتخابات ریاست جمهوری خاتمی، تبلیغاتی که وی برای خودش کرد و از آزادی و دمکراسی صحبت کرد باعث شد در اوایل مردم زیادی مشارکت کنند. در کردستان خیلی ها به او رای دادند ولی از وقتی که قتل های زنجیره ای شروع شد کم کم دست خاتمی و هم دستانش رو شد که واقعا اینها آمده اند چهره های سرشناس و آزادی خواه ایران را از بین ببرند. دیگر کم کم مردم واقعا مخالفت کامل خود را با سیستم حکومت خاتمی اعلام کردند.

۲۸. جو کردستان در انتخابات ریاست جمهوری احمدی نژاد اینگونه بود که می گفتند احمدی نژاد در ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو نقش خیلی مهمی داشته و به همین دلیل هم خیلی ها در انتخابات شرکت نکردند. من خودم در مهاباد دیدم که تصویر آقای کروی و مسعود بارزانی به عنوان رهبری اقلیم کردستان عراق را در ابعادی بزرگ به اندازه ۵-۶ متری در خیابان شاپور مهاباد گذاشته بودند تا بلکه مردم در انتخابات شرکت کنند. جنایتهای جمهوری اسلامی در کردستان باعث شده بود که مردم در انتخابات خیلی شرکت نکنند.

۲۹. از لحاظ مواد مخدر امروزه دیگر طوری شده که از هر کسی که مواد مخدر بگیرند یکی دو روز الکی بازداشتش می کنند بعد آزادش می کنند دوباره می رود در خیابان و شروع می کند به مواد فروختن. کشتار مرزنشینان خیلی خیلی زیاد تر از همه دوره ها و همه رییس جمهورها شده است.